

Journal iranian political sociology

Vol. 5, No.8, Aban2022

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.248997.1276>

Application of Pierre Bourdieu's theory of action in investigating the causes of the failure of the Iranian Constitutional Revolution

Abstract

The purpose of this article is to investigate the causes of the failure of the Constitutional Revolution in bringing about change in the political structure of Iranian society. Among the existing literature, what has been paid less attention and even neglected is an analysis of the objective conditions of society, institutions and socio-political forces in Iranian society on the eve of the Constitutional Revolution. This has led some authors to provide an abstract and non-concrete analysis of the reasons for the failure of the Constitutional Revolution. Using Bourdieu's theories and examining the objective conditions of Iranian society on the eve of the Constitutional Revolution, the authors have come to the conclusion that "the failure of the Constitution was due to the lack of forces to defend the ideas of the revolution objectively, concretely and more importantly." Due to the nature of the subject, library and documentary methods have been used for data collection and qualitative analysis method has been used for data analysis. In terms of the nature of this research, it is descriptive and historical.

Keywords: Constitutional Revolution, Social Forces, Tabatabai, Ajoudani, Theory of Action, Pierre Bourdieu

کاربست نظریه کنش پیر بوردیو در بررسی علل ناکامی انقلاب مشروطه ایرانمحسن جمشیدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۷/۲/۱۴۰۱

احسان کاظمی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۷

سعید ماخانی^۳**چکیده**

هدف این مقاله بررسی علل ناکامی انقلاب مشروطه در ایجاد تغییر و تحول در ساختار سیاسی جامعه ایرانی است. در میان ادبیات موجود آنچه کم تر به آن پرداخته شده و حتی مغفول مانده است، تحلیلی از شرایط عینی جامعه، نهادها و نیروهای سیاسی اجتماعی موجود در جامعه ایران در آستانه انقلاب مشروطه است. این امر سبب شده تا تحلیلی انتزاعی و غیر انضمامی از دلایل ناکامی انقلاب مشروطه از سوی برخی نویسندگان ارائه شود. نویسندگان با بکارگیری نظریات بوردیو و بررسی شرایط عینی جامعه ایران در آستانه انقلاب مشروطه به این نتیجه رسیده‌اند که «شکست مشروطه حاصل فقدان نیروهایی بود که از ایده‌های انقلاب به صورت عینی، انضمامی و مهم‌تر از آن پایدار دفاع نمایند». با توجه به ماهیت موضوع برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای و اسنادی و برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل کیفی استفاده شده است. از نظر ماهیت این پژوهش از نوع توصیفی و تاریخی است.

واژگان کلیدی: انقلاب مشروطه، نیروهای اجتماعی، طباطبایی، آجودانی، نظریه کنش، پیر بوردیو

^۱دانش آموخته دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران jamshidi325@gmail.com

^۲استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز و نویسنده مسئول مقاله e.kazemi@scu.ac.ir

^۳دانش آموخته دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران Saeid_makhani@ut.ac.ir

انقلاب مشروطه را می‌توان از جمله تلاش‌های سترگ و مهم ایرانیان برای ایجاد تغییر و تحول در ساختار سیاسی جامعه ایرانی دانست. فعالان این انقلاب قصد داشتند تا دستاوردهای تجدد را دست کم در ساحت سیاست، نظم سیاسی و توزیع قدرت رقم بزنند تا در پی ایجاد چنین تحولی در عرصه سیاست، در عرصه‌های دیگر اجتماعی هم تحولاتی منطبق با این خواست تجددگرایانه رخ داده و فاصله میان میراث تاریخی و ضرورت زمانه پر شود. در واقع انقلاب مشروطه در پی آن بود تا با نظری به تجربه تجدد غربی در زمینه تحول در عرصه سیاست، طرحی بازسازی شده از آن تجربه را در جامعه ایرانی اجرایی کند (آدمیت، ۱۳۹۴؛ آجودانی، ۱۳۸۲: ۷).

اینکه انقلاب مشروطه تا چه حد در اجرایی کردن این هدف بزرگ خود موفق یا ناموفق بوده، موضوع پژوهش‌های مختلفی بوده است. در این آثار غالباً تصور می‌شود که انقلاب مشروطه، یک طرح شکست خورده و عقیم بوده است. این نتیجه‌گیری از آن رو است که مشروطه در پایان دادن به قصه پر غصه استبداد ایرانی شکست خورد و طی یک چرخش تاریخی، بسیاری از مشروطه‌خواهان بزرگ دست به دامن مستبدی چون رضاخان شدند و حکومت پهلوی اول حداقل نشانگر عدم تحقق خواست اصلی انقلاب مشروطه یعنی تحول در ساخت قدرت سیاسی و حرکت آن به سمت تجدد است. به عبارت دیگر از مهم‌ترین اهداف انقلاب مشروطه محدود کردن قدرت حاکم مستبد و انتقال کانون قدرت از حاکم به مردم بود. نهادسازی مشروطه که بیش از هر امری خود را در مجلس و قانون اساسی متجلی می‌ساخت ابزاری در راستای نیل به این هدف بوده است.

با این وجود، شاهد بودیم که تا آغاز انقلاب اسلامی به رغم حضور نهادهای مشروطه عملاً قدرت بصورت انحصاری در دست حاکم باقی ماند. بر این اساس مشروطه در هدف اصلی خویش (یعنی انتقال کانون قدرت به مردم و محدود کردن استبداد حاکم) شکست خورد. در همین راستا هدف این پژوهش بررسی علل ناکامی انقلاب مشروطه است. سوال اصلی پژوهش از این قرار است که: «علت ناکامی و شکست انقلاب مشروطه در دستیابی به اهداف خود چه بوده است؟» و در پاسخ به این سوال فرضیه‌ای که مطرح و آزموده خواهد شد عبارت است از اینکه: «مهم‌ترین علت ناکامی انقلاب مشروطه فقدان نیروهایی بود که از ایده‌های انقلاب به صورت عینی، انضمامی و از همه مهم‌تر به صورت پایدار دفاع نمایند». نویسندگان این مقاله معتقدند در میان ادبیات موجود آن چه کم‌تر به آن پرداخته شده و حتی مغفول مانده است، تحلیلی از شرایط عینی جامعه و همچنین نهادها و نیروهای سیاسی اجتماعی موجود در جامعه ایران در آستانه مشروطه است و این امر سبب

شده تا تحلیلی غیر دقیق و غیر انضمامی از دلایل شکست انقلاب مشروطه ارائه شود. در این پژوهش با نقد دیدگاه‌هایی که صرفاً مسئله ناکامی مشروطه را در حیطه نظری و اندیشه‌ای دنبال می‌کنند به سوی تحلیلی جامعه‌شناختی و عینی از دلایل ناکامی مشروطه حرکت خواهیم کرد و برای این منظور از نظریات جامعه‌شناس فرانسوی پیر بوردیو بهره خواهیم گرفت.

در بخش دوم به پیشینه پژوهش و توضیح رویکردهای مختلف در باب علل ناکامی مشروطه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در این قسمت به نقد رویکردهای رایج در موضوع مورد بحث نیز پرداخته می‌شود و در بخش سوم به تحلیل و تبیین علل ناکامی انقلاب مشروطه از منظر تئوری پیر بوردیو پرداخته می‌شود.

پیشینه پژوهش

در آثاری که درباره مشروطه ایران نوشته شده، بسیاری به افکار روشنفکران عصر ناصری و مشروطه پرداخته‌اند و این آثار در واقع شرحی بر افکار و اندیشه‌های روشنفکران و علمای مشروطه از یک سو و یا مشروعه خواه از سویی دیگر است. برای نمونه، آدمیت (۱۳۹۴؛ ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۰)، طباطبایی (۱۳۸۶)، و متین (۱۳۹۹) از آن دست از اندیشمندانی هستند که رویکرد نخست را اتخاذ کرده‌اند؛ این متفکران، مشروطه ایران را انقلابی در جهت ایجاد نهادهایی می‌دانند که پیش از آن در ایران وجود نداشته و تنها نمونه‌هایی از آن در غرب و خصوصاً در انگلستان موجود بوده است. البته، آدمیت و طباطبایی در مواردی به اهمیت و جایگاه جناح مذهبی در مشروطه توجه کرده‌اند، اما این تحلیل را برداشتی غایی در نظریه‌ی خود ندانسته‌اند (برای نمونه بنگرید به: آدمیت، ۱۳۸۷: بخش دهم). گروه دوم کسانی هستند که به جنبه‌ی مشروعه‌خواهانه‌ی انقلاب مشروطه نظر داشته‌اند و اهمیت و جایگاه ایشان را حائز اهمیتی بیشتر دانسته‌اند. برای نمونه، داود فیرحی (۱۳۹۰؛ ۱۳۹۲) را باید جزء گروه دوم دانست. نظریات مطرح در این حوزه بیش از هر امری به حیطه ایده و اندیشه در ناکامی مشروطه پرداخته‌اند.

بر اساس رویکرد نخست، زمانی که مشاهده می‌شود این نهادها چه در شکل و چه در کارکرد بعضاً تفاوت‌های زیادی با آن الگوی اروپایی دارند، این تفاوت را به انحراف و لذا به شکست مشروطه تعبیر می‌کنند و مهم‌تر آن که وقتی تحلیل‌گران به چرایی این شکست می‌اندیشند، مهم‌ترین عاملی که ارائه می‌کنند این است که روشنفکران تحول‌خواه عصر ناصری و مشروطه، درکی سطحی از غرب داشته‌اند و این درک سطحی و معوج باعث شده که آن چه در ایران تجویز کردند و پدید آوردند نمونه‌ای تحریف شده و غیر دقیق از الگوی غربی آن باشد و همین اعوجاج‌ها و تحریف‌ها است که به زعم آن‌ها در نهایت به شکست مشروطه منجر شده است. بنابراین روشنفکرانی که در ابتدا تصور می‌شد منادبان آزادی و حکومت قانون‌اند

در واقع خود عامل شکست‌ها و محنت‌هایی معرفی می‌شوند که شکست مشروطه برای جامعه ایران به همراه آورده بود. این مسئله در مورد گروه دوم هم صادق است، زیرا وقتی عدم تطابق آرمان‌های مشروطه با ارزش‌های دینی را ملاحظه می‌کردند حکم بر شکست مشروطه می‌دادند. از این روی، به منظور تحلیل بهتر انقلاب مشروطه باید از تحلیل صرفاً نظری این انقلاب دست کشید و در وجهی جدید بدان نگریست. چنین تلاشی، اساساً، همان جنبه‌ی نوآورانه این پژوهش را نشان می‌دهد.

روش پژوهش

با توجه به ماهیت موضوع برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است. برای تحلیل داده‌ها نیز از رویکرد کیفی استفاده شده است که در آن به طبقه‌بندی، ارزیابی، مقایسه و تحلیل داده‌ها پرداخته می‌شود تا از این طریق فرضیه پژوهش آزموده شود. از نظر ماهیت این پژوهش از نوع توصیفی و تاریخی است. در تحقیقات توصیفی محقق به دنبال چستی و چگونه بودن موضوع است و می‌خواهد چگونگی ماهیت یک پدیده را بررسی کند. به عبارت دیگر در تحقیق توصیفی وضعیت مورد نظر بررسی شده و به توصیف نظام‌مند آن پرداخته می‌شود. در تحقیقات تاریخی با استفاده از اسناد و مدارک معتبر تلاش می‌شود تا ویژگی‌های حوادث تاریخی و دلایل بروز آنها تبیین و توضیح داده شود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۶۷).

چارچوب نظری

مبنای نظری این نوشته آراء و نظرات پیر بورویو جامعه‌شناس شهیر فرانسوی است. البته در این نوشته و بنا به ضرورت به کاربرد بخشی از نظرات او که در باب نظریه کنش است بسنده خواهد شد. به صورت سنتی نظریه کنش در جامعه‌شناسی در یک دوگانه بنیادین قرار گرفته است. از یک سو نظریات ساختارگرا که هر کنشی را بر مبنای یک ساختار کلی و بنیادین توضیح می‌دهند و از سوی دیگر نظریاتی که از روش‌شناسی‌های فردگرایانه بهره می‌برند (Swartz, 1997: 42). از نظریه پردازان نحله ساختارگرایی می‌توان به کلود لوی استراوس^۱ انسان‌شناس فرانسوی اشاره کرد. بر طبق نظر ساختارگرایان در بنیاد هر نظام معنایی و یا رفتاری یک مجموعه از روابط منسجم و به هم پیوسته وجود دارد که هر کنش و عملی با ارجاع بدان قابل فهم خواهد بود (برای نمونه بنگرید به: کلود لوی-استراوس، ۱۳۹۴). به عبارت دیگر یک الگو و سرنمون بنیادین وجود دارد که در تمامی کنش‌های متنوع و مختلف تکرار می‌شود. موارد مختلف چیزی جز تکرار متفاوت

^۱. Pierre Bourdieu

^۲. Claude Lévi-Strauss

یک اصل ثابت نیستند. رفتار و کنش همواره از قبل و به وسیله این الگوها و نظام‌ها تعیین و تحدید می‌شوند. بر این مبنا جامعه‌شناسی به شناخت ساختارها سوق داده می‌شود. برای مثال جامعه‌شناسان سنت مارکسیستی همواره بر مبنای ساختار اقتصادی کنش و تحول در جوامع را توضیح می‌دهند (Jenkins, 1992: 17).

از سوی دیگر نظریات فردگرایانه، در تحلیل خویش قائل به وجود و یا تاثیرگذاری هیچ ساختار و اصل بنیادین نیستند. اگر در نظریات دسته اول همواره کنش منفرد و جزئی با ارجاع به یک ساختار کلی و عمومی توضیح داده می‌شود، اینجا هر کلیتی به مجموعه‌ای از اعمال و اجزای ریز و خرد تقلیل می‌یابد و در نهایت وجود هر کلیتی رد می‌شود. نمونه کامل یک جامعه‌شناس فردگرا را می‌توان ماکس وبر^۲ دانست. وبر جامعه‌شناسی را علم کنش معرفی کرده و مبنای هر کنشی را بر اساس الگوهای عقلانیت ایده‌الی خویش توضیح می‌دهد. در جامعه‌شناسی ماکس وبر بر خلاف سنت مارکسیستی دیگر سخنی از ساختار و الگوهای تعیین‌کننده نیست (Weber, 1963: 24). در ساختارگرایی موجبیت وجود دارد و در فردگرایی آزادی مطلق. در ساختارگرایی فرد بر مبنای جمع و جمع بر مبنای الگوهای اقتصادی و یا قوانین بنیادین حاکم بر نظم جامعه تحلیل می‌شود، در حالی که در فردگرایی جمع به فرد تقلیل یافته و فرد بر مبنای اندیشه و یا انگیزه‌های روانشناسی تحلیل می‌گردد.

مبنای نظریه جامعه‌شناسی بوردیو عبور و فراروی از این دوگانه است که در این نوشته می‌تواند راهگشا باشد (توحیدفام، ۱۳۸۸). وی تلاش می‌کند تا با ارائه یک نظام مفهومی هم به اقتضاهای ساختاری توجه نماید و هم به کنش‌های جزئی و فردی. او نه نقش اندیشه را تکذیب می‌کند و نه نقش اموری که سازنده اندیشه‌ها هستند (بوردیو، ۱۳۹۹، بخش دوم). از همین رو این نوشته مدعی است که نظریات بوردیو می‌تواند مبنای مناسبی برای تحلیل انقلاب مشروطه ارائه کند، زیرا وی نه منکر نقش ایده‌ها می‌شود و نه ایده‌ها را به ساختارها تقلیل می‌دهد. بوردیو معتقد است که ساختار جامعه از حوزه‌های مختلف با منطق‌های مختلف پیروی می‌نماید. در یک اجتماع انسانی همزمان هم امور فرهنگی وجود دارند و هم امور اقتصادی؛ هم جنگ سیاسی در جریان است و هم گفتگوی اندیشگی و زبانی (همان، ۵۴۷ به بعد). بر همین مبنا وی منکر تحلیل جامعه بر مبنای تحلیل یک منطق صرف است. برای مثال نظرات مارکسیستی همواره کل امر اجتماعی را به منطق اقتصادی تقلیل می‌دهند و یا روانشناسان اجتماعی در پی هر تحولی به نقش انگیزه‌های روانی می‌پردازند، گویی که هیچ عامل دیگری دخیل در هیچ اتفاقی نیست.

^۲. Max Weber

بورديو به این حوزه‌های مختلف امر اجتماعی که هر یک از منطق مجزایی پیروی می‌کنند، میدان^۴ می‌گوید. بورديو میدان را «فضاهای ساختاریافته مواضع»^۵ (Bourdieu, 2002: 113) تعریف می‌کند. بر این اساس وی میدان را جایگزین ساختار می‌کند، اما اگر گذشتگان از یک ساختار واحد صحبت می‌کردند، او از میدان‌های مختلف صحبت می‌کند. میدان اقتصادی، میدان سیاسی، میدان فلسفی، میدان ورزشی، میدان فرهنگی و ... او برای میدان‌ها چند ویژگی مهم قائل است:

- هر میدانی به صورتی خاص ساختاریافته است. به این مفهوم که هر میدان مجموعه‌ای از قواعد و ویژگی‌های خاصی برای بازیگران خویش الزامی می‌سازد. همچنین در هر میدان می‌توان از مواضع و موقعیت‌های مختلف صحبت کرد.
- یک میدان قابل تقلیل به میدان دیگر نیست. میدان فلسفه را نمی‌توان به میدان اقتصاد و میدان سیاست را نمی‌توان به میدان فرهنگ و یا بالعکس تقلیل داد. هر میدان به صورت یک واحد خودگردان و مستقل عمل می‌کند. البته این به معنای عدم ارتباط میدان‌ها با یکدیگر نیست، اما منکر رابطه تعیین‌کنندگی و موجبیت است.
- هر میدان خاص سرمایه خاص خود را نیز ضروری می‌سازد. در میدان ورزش داشتن افتخار و توانایی ورزشی ضروری است، در میدان اقتصاد داشتن سرمایه مالی مهم است، اما در میدان فلسفه و یا فرهنگ سرمایه علمی.
- در هر میدان یک نزاع بر سر اکتساب و به دست آوردن مواضع برتر و کسب موقعیت‌های بالاتر وجود دارد و همین نزاع سبب پویایی و حرکت آن میدان می‌شود. میان تمامی اساتید فلسفه و فعالان این بخش نزاع برای کسب بالاترین جایگاه و افتخارات فلسفی و علمی وجود دارد و میان فعالان اقتصادی همه در راستای کسب درآمد بالاتر و توانایی مالی بیشتر تلاش می‌کنند (بورديو، ۱۳۹۹، ۳۰۹؛ Mounier, 2001: 56)

مفهوم میدان در اندیشه بورديو چنین کارکردی دارد. اما آیا بورديو برای فرد نقشی قائل است؟ آیا او مجدداً به دامن ساختارگرایی از نوع دیگر می‌غلند؟ پاسخ را باید در مباحث بورديو درباره سرمایه و مواضع یافت. در اندیشه بورديو مواضع موقعیت‌ها و جایگاه‌هایی است که افراد در میدان انتخاب کرده و به دست می‌آورند. برای مثال در یک بازی فوتبال در یک ورزشگاه چند موضع مختلف وجود دارد که یک فرد خارج از آن‌ها نیست. فوتبالیست، داور، مربی و کادر فنی دو تیم، گروه برگزارکننده، انتظامات و تماشاگران. این موقعیت‌ها مواضع مختلفی هستند که افراد در این آن‌ها قرار می‌گیرند. تمامی میدان‌ها به همین صورت دربرگیرنده و

^۴ field

^۵ structured space of relations

ساختاریافته از مواضع هستند. افراد با وارد شدن در یک میدان و انجام فعالیت در آن میدان به صورت گریزناپذیری باید در یکی از مواضع میدان قرار بگیرند. در میدان دانشگاه، یا دانشجو، یا استاد و یا بدنه اداری دانشگاه وارد می‌شوند. هر کسی خارج از این موقعیت‌ها باشد ارتباطی به میدان دانشگاه ندارد. اما افراد در هر میدانی در جهت خاصی حرکت می‌کنند. در واقع بنابه ضرورت هر موقعیتی کنش خاصی را ضروری می‌سازد. اگر کسی در میدان علم باشد باید در جهت کسب علم و کسی که در میدان اقتصادی باشد باید در جهت افزایش ثروت عمل کند (بورديو، ۱۳۸۸، ۱۴۳).

عاملی که هر میدان به عنوان هدف برای فعالان معرفی می‌کند سرمایه است. در هر میدانی افراد در جهت کسب سرمایه عمل می‌نمایند. اما همچنان که ماهیت هیچ میدانی به میدان دیگر قابل تقلیل نیست، نمی‌توان سرمایه یک میدان را به سرمایه میدان دیگر تقلیل داد. بنابراین انواعی از سرمایه وجود دارد که با میدان‌های مختلف ارتباط دارند.

موقعیت‌ها و مواضع مختلف در جهت کسب سرمایه در یک میدان با یکدیگر دچار منازعه دائمی هستند. به عبارت دیگر از آن جهت که همه فعالان در یک میدان در پی افزایش و کسب سرمایه هستند، بنابراین بین آنان رقابت دائمی وجود دارد. بنابراین هر میدانی محل منازعه افراد دخیل در آن میدان برای کسب میزان بیشتری از سرمایه و به دست آوردن موقعیت‌ها و مواضع برتر است. در همین تلاش و نزاع دائمی یکی از اموری که خود به طور مداوم در حال تغییر است و یکی از موارد نزاع است، تعریف، مرز و محدوده یک میدان است. اینکه یک میدان شامل چه اموری می‌شود و چه اموری از مرزهای میدان بیرون است، اینکه قواعد رفتاری در داخل میدان چگونه باید باشد و تعدیل‌های حاکم بر میدان از چه الگوهایی باید پیروی کند، همه اموری است که در نزاع درونی افراد دخیل در میدان تعریف و سپس متحول می‌شود. کمابیش مانند ساختاری که کوهن از ماهیت انقلاب‌های علمی ارائه می‌دهد.

این جنبه از اموری است که بورديو را از ساختارگرایی دور می‌سازد. زیرا در حالی که ساختارگرایان، بر استیلای یک ساختار کلی و فراگیر بر کنش صحبت می‌کنند، بورديو قواعد هر میدان را در تغییر و تحول درونی و حاصل نزاع و کنش می‌یابد. دیگر یک ساختار ازلی و ابدی غیر متغیر وجود ندارد، بلکه میدانی متحول و سیال وجود دارد. میدانی که از یک سو کنش افراد را تعدیل می‌سازد و از سوی دیگر خود با کنش افراد درگیر بازتعریف می‌شود (Swartz, 1997: 121). از جانب دیگر این توصیف به فردگرایی فرو نمی‌افتد زیرا نتیجه را حاصل یک اراده یا طرح اندیشگی نمی‌یابد، بلکه حاصل موازنه نیروها و برآمده از نتیجه نزاع طرفین می‌یابد، و وضعیتی که حاصل خواست هیچ طرف درگیری نیست، اما محقق می‌شود. نه

اراده گرایی و نه تعیین شدگی! این چارچوب بیان دیگری از تز مشهور مارکس است که انسان‌ها خود تاریخ خود را می‌سازند، اما نه در شرایطی که خود می‌خواهند.

نکته پایانی در توصیف بوردیو از میدان‌ها و سرمایه آن است که به رغم عدم تقلیل میدان‌های مختلف به یکدیگر و ماهیت متفاوت انواع سرمایه، میان موقعیت‌های مختلف در میدان‌های مختلف ارتباط وجود دارد. برای مثال از نظر بوردیو کسانی که در میدان اقتصاد دست بالا را دارند، در میدان سیاست نیز از موقعیت برتری بهره‌مند هستند و در میدان هنر و فرهنگ نیز مواضع برتر را به خود اختصاص می‌دهند. همچنین کسانی که در میدان اقتصادی در زمره طبقات پایین هستند، در میدان هنر نیز از طبقات پایین حمایت می‌کنند و آثار مواضع فرودست را مشاهده می‌کنند (Bourdieu, 1980, 98). این ویژگی به واسطه خاصیت تبدیل‌پذیری سرمایه است. بر طبق نظر بوردیو انواع سرمایه در عین عدم تقلیل‌پذیری به یکدیگر، دارای ویژگی تبدیل شدن به هم هستند. سرمایه اقتصادی می‌تواند سرمایه سیاسی ایجاد کند و سرمایه هنری و علمی به سرمایه اقتصادی و سیاسی می‌تواند بدل شوند. بر همین اساس طبقات بالا دست جامعه در میدان‌های مختلف به طور عمده از موقعیت‌های برتر بهره‌مند هستند و طبقات پایین در میدان‌های مختلف در نزاع و تلاش برای تغییر این موقعیت از طریق به چالش کشیدن وضعیت فعلی میدان‌ها هستند.

نظریه‌های غالب در تحلیل چرایی و علل ناکامی مشروطه

در آثاری که درباره مشروطه ایران نوشته شده است، بسیاری به افکار روشنفکران عصر ناصری و مشروطه پرداخته‌اند و بیش‌تر این آثار در واقع شرحی از افکار و اندیشه‌های روشنفکران و علمای مشروطه خواه و مشروطه خواه است. حال بسته به موضع فکری و بعضاً ایدئولوژیک نویسندگان، این افکار نقد می‌شوند، در برخی موارد مورد ستایش و تمجید قرار می‌گیرند، در برخی دیگر روشنفکران به عدم فهم دقیق و جامع غرب، مدرنیته و نظام سیاسی مشروطه پرداخته می‌شود و حتی در برخی برچسب غرب‌زدگی و خودباختگی می‌خورند. در این بخش به ذکر و نقد دو دیدگاه بسیار مطرح و مشهور در این زمینه می‌پردازیم تا بعنوان تمهیدی برای اثبات فرضیه و مدعای این پژوهش از آن بهره بگیریم. دیدگاه اول از آن سیدجواد طباطبایی و دیگری متعلق به ماشاالله آجودانی است. ابتدا به صورت بسیار خلاصه دیدگاه طباطبایی را توضیح می‌دهیم و سپس به سراغ دیدگاه آجودانی می‌رویم.

نظریه سیدجواد طباطبایی

دیدگاه طباطبایی در باب انقلاب مشروطه متأثر از نظریات هانا آرننت می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۵۳۶-۵۳۳). از نظر آرننت انقلاب‌ها یا در پی آزادی‌اند یا در پی مسئله اجتماعی. مثال نوع اول انقلاب آمریکا است و نوع دوم انقلاب فرانسه. انقلاب در پی آزادی در جستجوی تغییر در عرصه سیاسی و برقراری فضایی آزاد برای عمل و کنش سیاسی تا فرد بتواند به کنش مثبت سیاسی دست بزند که بر این اساس ارتباطی ضروری با برقراری یک شکل نظام قانونی و مشروطه دارد (Arendt, 1990: 30)؛ پس انقلاب در پی آزادی ضرورتاً به انقلابی در پی قانون و حکومت قانون منجر خواهد شد (Arendt, 1990: 141-179). اما انقلاب در پی مسئله اجتماعی توجهی به ایجاد یک نظم سیاسی نو که در سایه آن امکان عمل مثبت سیاسی فراهم آید، ندارد. بلکه هدف انقلاب حل نمودن مسائل مبتلا به زندگی اجتماعی مردم، مانند فقر، نابرابری، بی‌عدالتی و ... است، بنابراین عنایتی به شکل نظام سیاسی ندارد.

بر این اساس است که تلقی طباطبایی از مشروطه به مثابه حکومت قانون شکل می‌گیرد. بر طبق نظریه طرح اصلی انقلاب مشروطه و معنای اصلی آن برقراری یک نظام حقوقی و قانونی بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۵۳۶). از آنجا که قانون را نمی‌توان وارد کرد و نظام قانونی زندگی هر مردمی جز در سایه تاریخ آن مردم و سنت‌های آنها شکل نمی‌گیرد، پس نیاز اصلی مشروطه استخراج یک نظام حقوقی مدنی از دل منابع سنتی بوده است. «مشروطیت ایران به عنوان حکومت قانون، نمی‌توانست نظامی قانونی ایجاد نکند و بدیهی است که این قانون نیز جز قانون اسلام نمی‌توانست باشد. در تاریخ اندیشه سیاسی و حقوقی، هیچ اهل نظری را نمی‌شناسیم که ادعا کرده باشد که ملتی می‌تواند، یک شبه و یکسره، نظامی قانونی کشوری بیگانه را جانشین نظام قانونی موجود کند» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۶۱۰). بر این اساس است که وی علمای مشروطه خواه را تنها کسانی می‌داند که معنای این پروژه را درک کرده‌اند، زیرا آنان تنها کسانی بودند که در مجلس اول مشروطه در صدد استخراج نظام قانون و حقوق مدرن از دل نظام شرع و عرف برآمدند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۵۴۴). از نظر طباطبایی شکست مشروطه هم ناشی از عدم تحقق این پروژه می‌باشد و میزان موفقیت مشروطه را بایستی در سایه میزان تحقق این پروژه دانست.

نظریه ماشالله آجودانی

آجودانی در کتاب «مشروطه ایرانی» به طرح نظریه خود در باب علل ناکامی مشروطه می‌پردازد. از نظر وی مشروطه تلاشی در جهت برقراری یک نظام دموکراتیک بود که قصد داشت تا مفاهیم مدرن جامعه غربی را در جامعه ایرانی محقق سازد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۷). به دو دلیل عمده بخش اول این پروژه یعنی انتقال مفاهیم عملی نشد: یک عدم وجود تجربه تاریخی متناسب با آن مفاهیم که بدان واسطه معنای اصلی این مفاهیم

درک شود و جنبه دوم که آجودانی روی آن تاکید زیادی دارد، فریبکاری و نیرنگ روشنفکران ایرانی در تقلیل این مفاهیم به مفاهیم آشنا است (همان).

آجودانی معتقد است که روشنفکران در مبارزه سیاسی خود در مقابل شاه نیاز به همکاری و ائتلاف با شخصیت‌های مذهبی و توده مردم داشتند. بر این اساس تلاش کردند تا برای جلب همکاری و اعتماد مراجع مذهبی و مردم در معرفی مفاهیم غربی معنای اصلی این مفاهیم را تقلیل داده و آن‌ها را بر اساس مفاهیم مذهبی رایج معرفی نمایند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۶۳). مثال معروف او تلاش ملکم خان در معرفی آزادی به عنوان امر به معروف و نهی از منکر است (آجودانی، ۱۳۸۰: ۲۹۰). نمونه دیگر تلقی از نظام قانون و حکومت قانون به عنوان امری اساساً درون دینی و مذهبی است. این که مکرر در مکرر تکرار می‌شد که مشروطه اسمش جدید است و اصلش سنتی و قدیمی است و یا سخن معروف سید جمال الدین اسدآبادی که در غرب اسلام دیدم و در شرق مسلمان، همه و همه در عملی کردن یک پروژه پیش می‌رفتند و آن تحریف معنای اصلی مفاهیم غربی به مفاهیم دینی و مذهبی بود. روشنفکران در وعده عملی شدن مفاهیم غربی با تحریفی که انجام می‌دادند، به صورت بالفعل نوید برقراری یک نظام دینی و مذهبی را می‌دادند.

بر این اساس زمانی که انقلاب مشروطه به ثمر رسید مطابق با وعده‌ای که روشنفکران داده بودند، در آگاهی علمای مذهبی و مردم طبیعی بود که آزادی که امر به معروف فهمیده شده بود، در عملی شدن خویش هم به سان تحقق امر به معروف و نهی از منکر در نظر گرفته شود و نه پیاده سازی آزادی به مثابه یک مفهوم مدرن که شامل آزادی عقیده، آزادی بیان و سایر لوازم آن باشد. در این جا است که بحران مشروطه و شکست آن رخ می‌دهد. بحران از آن رو که هم اکنون و در این موقعیت روشنفکرانی که از تمایز میان این مفاهیم با مفاهیم مذهبی آگاه‌اند در عمل مخالف پیاده‌سازی آنها به صورت برقراری مفاهیم دینی می‌شوند و با نیروهای مذهبی به مشکل بر می‌خورند. نزاع‌های مجالس مشروطه و طرفداران مشروطه بدین گونه رخ می‌دهد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۸).

برای مثال او نشان می‌دهد که واژه «ملت» در کاربرد تاریخی‌اش نه چنان که هم اکنون و به عنوان واژه‌ای که با اعضای یک کشور ارتباط دارد، بلکه به عنوان یک مفهوم مذهبی و «اعضای یک جمعیت مذهبی» فهمیده می‌شد. «ملت» جماعت دینداران بودند و همه مردم را ضرورتاً شامل نمی‌شد، بلکه همدینان را در بر می‌گرفت. بنابر این میان «ملت» به عنوان یک مفهوم مذهبی که به دین‌داران اشاره دارد، با «دولت» رابطه تخصصی برقرار می‌شود. زیرا در تفکر شیعی «دولت» اساساً در زمانه غیبت غاصب تلقی می‌شود. تضاد دولت و ملت در آن زمان تضاد میان جمعیت دینی و حکومت غاصب بوده است. وقتی که مشروطه ضدیت با

دولت و برقراری حکومت ملت توصیف می‌شود، با توجه به معنای تاریخی ملت، حکومت ملت هم به سرآمدان ملت که همان رهبران مذهبی بودند تفویض می‌شد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۶۶).

نقد نظریات طباطبایی و آجودانی

برای روشن کردن موضع و درک خود از چرایی ناکامی مشروطه ابتدا به نقد دو دیدگاه مطرح شده در بخش پیشین می‌پردازیم. قبل از هر چیز در فهم طباطبایی از مشروطه با درک حقوقی از این پدیده مواجهیم. چنان که گفتیم از نظر ایشان مشروطه نظامی در جهت برقراری حکومت قانون بود و اساساً در پی یک شکل حقوقی است و ارتباطی به دموکراسی که حاصل توازن قوا و نیروهای سیاسی است ندارد. به نظر مشکل اصلی نظریه ایشان همین مطلب است. باید توجه کرد که نمی‌توان میان خواست قانون و خواست محدودیت قدرت حاکم مستبد تمایزی نهاد. در واقع نمی‌توان عمل مشروطه‌خواهی را صرفاً یک عمل حقوقی و صوری دانست و این پروژه را در تعریف و تدوین یک نظام حقوقی متناسب با جامعه خلاصه کرد. اگر بخواهیم از منظر روش این پژوهش به این مطلب نگاه کنیم، باید بگوییم که طباطبایی کو شیده تا با استفاده از سرمایه و مواضع میدان حقوقی، سرمایه و مواضع میدان سیاست را توضیح دهد. قبل از آنکه خواست نگارش قانون مطرح باشد باید دانست که اصلاً چرا قانونی باید نوشته شود؟ قانون نویسی راه حلی است برای یک مسئله و نه خود یک مسئله مستقل. قانون قرار است تا کارکردی را تحقق بخشد که در اساس یک کارکرد سیاسی است. قانون قرار است تا بر قدرت حاکم و استبداد او محدودیت نهاد و آن را مهار نماید. خود این عمل یک عمل سیاسی است. تدوین قاعده حقوقی برای برپایی و دوام یک وضعیت خاص سیاسی است. در واقع نمی‌توان میان مشروعیت سیاسی قانونی و نظام قدرت تمایز برابر و قاطعی ایجاد کرد. قانون قرار است تا مثلاً یک سری رفتارها و روابط مشروع و دو ژوره را اعلام نماید، اما در عمل خود تدوین این موارد در سایه یک قدرت عملی، بالقوه و دوفاکتور رخ می‌دهد. قانون انتزاعی است از یک موقعیت انضمامی. قانون مشروطه می‌باید ترجمه وضعیت عینی و انضمامی حکومت مردم و نه حکومت اراده شاه باشد. در واقع نکته اصلی ما در نقد نظریات طباطبایی در نادیده انگاشتن وجه سیاسی و معادلات قدرت در انقلاب مشروطه و کارکرد سیاسی این رخداد است.

اگر صرف مسئله ایجاد نهاد مجلس و چارچوب حقوقی مطرح باشد که ما همواره پس از مشروطه، مجلس و نظام قانونگذاری و حتی نظام نظارت بر اجرا و تصویب قانون، نظام حقوق مدنی و ... داشته‌ایم، اما به رغم همه این‌ها همچنان شاهد دوام استبداد ایرانی پس از انقلاب مشروطه بودیم. در واقع مجلس و قانون قرار بود کاری انجام دهد که در انجام آن مهم شکست خورده است.

آنچه که در نظریه آجودانی برجسته است این مهم می‌باشد که در نگاه او روشنفکران مشروطه‌خواه معنای اصلی مشروطه و مفاهیم مدرن را درک نکرده‌اند و بحران و ناکامی مشروطه ریشه در این موضوع دارد. بر فرض اگر مفاهیم به درستی درک می‌شدند، انقلاب به سر منزل مقصود می‌رسید. اما با بررسی نظرات و آثار روشنفکران مشروطه به نظر می‌رسد که نظریه آجودانی چندان درست نیست.

در رساله‌های عصر مشروطه، معنای مشروطه را در تضاد آن با استبداد حاکم بر ایران معرفی می‌کردند. بنابراین در بیشتر این رساله‌ها هر جا که صحبتی از معنای مشروطه رفته است، پیش از آن درباره «استبداد ایرانی» سخن گفته شده است. برای مثال شیخ مهدی تبریزی در رساله «سؤال‌هایی دایر بر مشروطیت»، مشروطه و سلطنت مطلقه را این گونه معنی می‌کند: «معنی سلطنت مطلقه آن است که یک نفر پادشاه صاحب اختیار یا خودسر باشد. هر کس را بکشد و بزند و حبس کند و مالش را بگیرد و عیالش را بگیرد، یا ببخشد و انعام کند... اما سلطنت مشروطه: معنی آن این است که پادشاه خودسر نیست که جان چندین کرور نفس را در مشت خود داشته باشد، بلکه برای ریاست او شرط است که موافق قانون مذهب و دین و قرارداد تمام عقلاء آن مملکت رفتار کند و عموم خلق در جریان احکام و قانون، مساوی و برابر باشند» (زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۴).

شیخ اسماعیل محلاتی نیز در معنای سلطنت مشروطه می‌نویسد: «پس سلطنت مشروطه دولت محدوده، منبای او بر این بود که فواید عامه و منافع کلیه سیاسی و آن چه موجب صلاح و رشاد و باعث تمدن و عمران مملکت است، به مجموع سکنه آن مملکت متعلق باشد و به همه آن رجوع کند» (زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۲۱۴).

میرزای نایینی نیز در تنبیه الامه و تنزیه المله، حکومت را به دو دسته استبدادیه و ولایتیه تقسیم می‌کند و در معنای هر یک می‌نویسد: «کیفیت استیلا و تصرف سلطان در مملکت به اعتبار انحصار آن در تملیک یا ولایتیه بودن و شق ثالث نداشتن، بر یکی از دو وجه متصور تواند بود: اول، حکومت تملیکیه یا استبدادیه: مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصیه خود با مملکت و اهلس معامله فرماید... و دوم، حکومت مقیده یا مشروطه: مقام مالکیت و قاهریت و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید، اصلا در بین نباشد» (نایینی، ۱۳۸۲: ۴۲).

چنان که مشاهده می‌شود در این آرا درک کاملاً درست و روشنی از چیستی مشروطه و اتفاقی که باید رخ دهد وجود دارد و ادعای فهم نادرست و تحریف شده از مشروطه چندان درست به نظر نمی‌رسد. در مورد مفاهیم دیگر برای مثال می‌توان به آرای میرزای نایینی درباره مساوات اشاره کرد که از اولین آگاهی‌های

حقوق بشری در ایران است: «قانون مساوات از اشرف قوانین مبارکه مأخوذه از سیاست اسلامیه و مبنی و اساس عدالت و روح تمام قوانین است» (نائینی، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

علی اکبر دهخدا نیز در مقاله‌ای به نام «طبیعت سلطنت چیست؟» در مقابل اندیشه آسمانی بودن سلطنت یا همان سلطنت الهی که سابقه طولانی در این سرزمین دارد موضع می‌گیرد و دوام این اندیشه را در میان مردم ناشی از تداوم جهل آن‌ها می‌داند. او پس از تأکید به نقش قطعی ملت در مشروعیت دادن به حاکمیت و تصریح به این که سلطنت نیز عقدی است همانند تمام عقود دیگر که میان مردم و پادشاه بسته می‌شود، نتیجه می‌گیرد که عقد میان مردم و پادشاه پس از علنی شدن فساد وی باطل می‌گردد و او «قابل خلع است، و به سلطنت رسیدن شاه جدید هم موکول و منوط به رأی مردم است، نه ارث و حکم الهی و آسمانی» (زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۱۸۳).

آوردن این فقرات به خوبی نشان می‌دهد که چه در میان علما و چه در میان روشنفکران آگاهی نسبتاً درستی از وظیفه انقلاب مشروطه و هدف آن وجود داشته است و این گونه نبوده که آن‌ها با عدم آگاهی بخواهند مسیر حرکت را تجدید را منحرف کنند. اگر از بخواهیم با زبان این پژوهش‌سختن بگوییم، باید افزود که در میدان‌های مختلفی که پیش از مشروطه وجود داشت، مانند میدان دین یا میدان روشنفکری، برداشتی از حکومت استبدادی، سرمایه و مواضع آن وجود داشت که باید مورد اصلاح قرار می‌گرفت. مواضع و سرمایه‌ی این میدان‌ها متناسب با همان میدان بوده و این گونه نبوده که بازیگران آن بخواهند آن‌ها را از مسیر مشروطه منحرف کنند. بنابراین فرض محوری نظریه آجدانی نادرست بنظر می‌آید و دلایل ناکامی مشروطه باید عوامل دیگری باشد که نمی‌توان در ساحت اندیشه و ایده آنها را یافت.

کاربست تئوری پیر بوردیو در تبیین علل ناکامی مشروطه

در بخش پیشین با استدلال‌ها و شواهد ارائه شده نشان داده شد که رویکردهای اندیشه محور در تبیین علل ناکامی مشروطه نابسند و ناکافی است. در رویکرد آجدانی گویی اگر مغالطات فکری و اعوجاجاتی که وی ادعا می‌کند نبود، مشروطه در رسیدن به اهداف خود موفق و کامیاب می‌شد. اما دیدیم که روشنفکران، علما و متفکران دوره مشروطه از یک سو مفاهیم جدید غربی را بخوبی درک و از سوی دیگر راه‌های گذار از وضعیت استبدادی به مشروطه را نیز تجویز کرده بودند.

در بحث از نظریه سید جواد طباطبایی آوردیم که در پس یک واقعیت انتزاعی حقوقی باید یک وضعیت عینی و انضمامی از قدرت وجود داشته باشد. قدرت صوری و دوزوره بدون وجود قدرت عینی و دوافکتو معنایی

ندارد. مسئله در دوره مورد بحث صرفاً نبود قانون نیست. ممکن است بهترین قانون اساسی‌ها و عالی‌ترین منشورهای حقوق شهروندی را داشت که با سنت تاریخی جامعه هم سازگاری داشته باشند اما با وجود تصویب و پذیرش باز هم عملی نشوند. مسئله در اینجا نبود قدرت انضمامی و عینی است که از این چارچوبه‌های حقوقی دفاع نماید. جلوتر برویم، ما حتی می‌توانیم بزرگترین نظریه‌پردازان دموکراسی و مدافعان حقوق انسانی را در یک جامعه داشته باشیم اما باز هم از دموکراسی خبری نباشد. امکان آن وجود دارد که در یک جامعه انواع و اقسام تئوری‌های منطقی و صحیح سلب قدرت از حکومت مستبد وجود داشته باشد، اما کماکان استبداد رویه جاری حاکمان و حکومت باشد. اما اگر این گونه بوده است، پس علل ناکامی مشروطه ایرانی چیست؟

با بررسی‌های انجام شده می‌توان دریافت کلید فهم ناکامی مشروطه در نکته‌ای نهفته است که از نظر آجودانی و حتی طباطبایی و دیگر پژوهشگرانی که با رویکرد اندیشه محور این موضوع را بررسی می‌کنند مغفول مانده است. این نکته عدم توجه به شرایط عینی و اجتماعی ایران در دوره مشروطه است که شرایط مناسب برای پیگیری، عینی و انضمامی شدن ایده‌ها و اندیشه‌های جدیدی که توسط روشنفکران، علما و متفکران عرضه می‌شد، فراهم نمی‌کرد. باید توجه داشت که سیاست بیش از هر چیز عرضه موازنه نیروها و قدرت است. موازنه سیاسی هم درون یک جامعه متناسب است با توزیع منابع قدرت. در واقع نمی‌توان منازعات دروه مشروطه را به سطح اندیشه و نظریه تقلیل داد و از توجه به واقعیت عینی جامعه ایران که شرایط مناسب برای اجرای اندیشه‌های نو را فراهم نمی‌کرد غافل شد. برای تبیین این شرایط بیش از پیش نیازمند بکارگیری نظریات بورديو هستیم.

ساختار یک جامعه در نظریه بورديو از حوزه‌ها یا میدان‌های مختلف با منطقی‌های متفاوتی شکل می‌گیرد. در هر میدان نزاعی بر سر منابع و سرمایه‌های خاص آن میدان وجود دارد. برای فهم شرایط عینی جامعه ایران در عصر مشروطه باید به بررسی میدان‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در این جامعه پرداخت. میدان‌هایی که به شدت محدود بوده و توده مردم در این میدان‌ها مواضع پایین را داشتند و از سرمایه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اندکی برخوردار و یا حتی بطور کلی محروم بودند. از سوی دیگر منابع قدرت در این جامعه خصلتی نخبه‌گرایانه داشته و محدود بوده‌اند. مردم عادی و شهروندان و ساکنان شهرها و روستاها از منابع قدرت برخوردار نبودند و این منابع صرفاً در دست عده‌ای محدود، منحصر شده بود. این امر سبب فقدان نیروهای اجتماعی قدرتمندی شد که بتوانند این ایده‌های نو به صورت عینی، انضمامی و از همه مهم‌تر به صورت پایدار دفاع نمایند. به تعبیر دقیق‌تر، بازیگران میدان‌ها، همگی، نمی‌توانستند با پیجویی مواضع به سرمایه‌های آن میدان دست یابند.

در میدان اقتصادی، اقتصاد ایران در دوره قاجار و پس از جنگ‌های با روسیه همواره در حال نزول بوده است. بحران‌های اقتصادی متعدد، فقر گسترده و ناتوانی دولت ایران سبب ضعف و محدودیت منابع اقتصادی در میان اکثریت جامعه ایران شده بود. بحران‌های مالی بطور منظم یکی پس از دیگری می‌آمد بطوری که از حکومت محمدشاه قاجار به بعد ایران مدام با بحران‌های مالی روبه‌رو بود (فوران، ۱۳۷۷: ۲۱۸). در این دوره مالکیت خصوصی نیز وجود نداشت و اگر در جایی نیز بود امتیاز و موهبتی از سوی حاکم محسوب می‌شد و نه حقی درونی و فطری برای افراد. شاه بعنوان سایه خدا و نماینده وی مالکیت را بعنوان امتیاز و پاداش به هر شخصی که خود مایل بود اعطا می‌کرد. از سوی دیگر نامنی، عدم وجود راه‌های مناسب و ارتباطات محدود سبب محدودیت تجارت و فعالیت‌های اقتصادی شده بود (شاکری، ۱۳۸۴: ۶۶ و اشرف، ۱۳۵۹: ۱۲۷).

فریدون آدمیت در تشریح اوضاع اقتصادی ایران در آستانه انقلاب مشروطه از زبان میرزا یعقوب، پدر ملکم خان، می‌نویسد: «از دردهای بزرگ ایران که بیشتر نمایان است، فقر عام است و بیکاری خلق که آن هم از فقر و پریشانی است. خلق ایران از نداشتن سرمایه و از بیکاری، شب و روز مشق شرارت می‌کنند. سلطان خزانه‌اش را خورده است؛ مکاری قاطره‌هایش را؛ سوار اسبش را خورده است. شکارچی تفنگش، تاجر با سررشته از نداشتن مایه به دست فروشی افتاده است و بزاز قابل از بی مایگی طالب فراشی است...» (آدمیت، ۱۳۹۴: ۱۷۳). به این ترتیب جامعه ایران در عصر مشروطه از اکثریتی فقیر و بدون منابع لازم در میدان اقتصادی تشکیل شده بود و از سوی دیگر اقلیت برخوردار نیز بدون امنیت مالکیت نمی‌توانستند واجد منابع قدرت لازم در این میدان باشند تا بتوانند نقش نیرویی توانمند را در عرصه اقتصادی و جامعه بازی کنند. طبقه‌ی محروم در ایران عصر مشروطه، به هیچ وجه نمی‌توانست از سرمایه میدان اقتصادی، مانند رفاه و امنیت مالی، بهره‌مند باشد.

در میدان قدرت سیاسی نیز منابع قدرت محدود بوده است. در آستانه انقلاب مشروطه اصولاً شاه از قدرتی مطلق برخوردار بود؛ اعلان جنگ و صلح، بستن پیمان، واگذاری تیول، اعطای مناصب، و تعیین و وصول مالیات با شاه بود و می‌توانست نسبت به اموال هر یک از شهروندان کشور ادعا داشته باشد (فوران، ۱۳۷۷: ۲۱۴). شاه دارای امتیازات ویژه ملوکانه و عالی‌ترین مرجع قضایی و فرجام خواهی بود و آن را از طریق عرف عملی می‌ساخت (مارتین، ۱۳۸۷: ۳۲). این اختیارات سبب شده بود که شاه در عین حال تنها مرجع توزیع منابع نه تنها در میدان سیاست بلکه در دیگر میدان‌های جامعه بویژه میدان اقتصادی نیز به شمار آید. این توزیع قدرت محدود و بشدت نخبه‌گرایانه پس از اعلان مشروطه و تا سیس مجلس موسسان نیز تداوم یافت. بیشتر نمایندگان مجلس موسسان از تجار، روحانیون و بزرگان اصناف بازار بودند و در نظامنامه انتخاباتی مجلس شورای ملی خاستگاه‌های اجتماعی و علایق منطقه‌ای منظور شد. در ایالات هر طبقه در هر

بخش نمایندگانی را انتخاب می‌کرد و به مرکز ایالت می‌فرستاد و این نمایندگان سپس نمایندگان ایالتی را برای حضور در مجلس انتخاب می‌کردند. انتخابات تهران اما در یک مرحله انجام می‌شد و مجموع شدت نماینده تهران براساس وابستگی طبقاتی و صنفی انتخاب می‌شدند و نه با انتخاباتی عمومی و آزاد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۰). از سوی دیگر با وجود تعدیل قدرت شاه و به رسمیت شناختن بسیاری از حقوق و آزادی‌های مدنی در قانون اساسی بدلیل ضعف نیروهای اجتماعی، نهادهای مشارکت سیاسی و ناتوانی نیروهای هوادار انقلاب مشروطه در ایجاد تحولی در توزیع منابع در میدان‌های جامعه ایران، اصول مشروطیت در بسیاری از موارد صرفاً بر روی کاغذ باقی ماند و هواداران مشروطه نتوانستند به سمت برقراری نظامی منطبق با این اصول حرکت کنند.

در میدان فرهنگ، منابع سرمایه فرهنگی در ایران آن روز به چند مورد خاص محدود می‌شد. در حوزه سوادآموزی آمار دقیقی از نرخ باسوادی در آستانه مشروطه در دست نیست اما ونسا مارتین نرخ باسوادی در جامعه ایران آن روز را کمتر از پنج درصد تخمین می‌زند که این میزان در میان زنان، مناطق روستایی و کوچ‌نشینان بسیار کمتر بوده است (مارتین، ۱۳۸۷: ۱۲۸). کسروی تعداد دبستان‌های ایران را در این دوره ۲۱ مورد شامل ۱۷ دبستان در تهران و ۴ دبستان در تبریز، بوشهر، رشت و مشهد ذکر می‌کند (کسروی، ۱۳۶۵: ۳۹). به این ترتیب در این دوره با بیسوادی گسترده و محدود بودن نهادهای آموزشی روبه‌رو هستیم و از علم و دانش نمی‌توان سخنی گفت. به طور کلی سرمایه فرهنگی فقط در یک میدان مجال ظهور می‌یافت آن هم در میدان مذهب و به صورت عینی حوزه‌های علمیه. در این جا، باید به جایگاه دین و میدان دین هم نقبی زد. البته، باید توجه داشت که میدان دین اساساً در ذیل دایره‌ی موسع‌تر میدان فرهنگ قرار می‌گرفته است. میدان دین دربرگیرنده‌ی فقها و علمای دینی‌ای بود که می‌توانستند موافقت یا مخالفت خود را با مشروطه نشان دهند. در همین وجه، ایشان معمولاً برداشتی از مشروطه ارائه می‌کردند که به اندازه‌ی کافی جامع تمامی مومنان نبود. از این جهت، همه‌ی افراد مذهبی نمی‌توانستند با پذیرش دیدگاه‌های آیت‌الله نائینی یا نوری سرمایه‌ی میدان دین را به دست آورند.

بر این اساس تنها راه برای کسب سرمایه فرهنگی رشد و رسیدن به قله‌های رفیع مذهبی و اجتهاد بود که آن هم بنا بر ماهیتش بسیار نخبه‌گرایانه و محدود بوده است. با وجود اینکه در آستانه مشروطه تولید و عرضه کالاهای فرهنگی مانند کتاب و نشریات توسعه یافته بود اما این امر با وجود بیسوادی گسترده صرفاً در محافل محدود نخبگان بویژه در شهرهای بزرگ بازتاب داشت. در جامعه‌ای با نرخ بیسوادی بسیار بالا، و ترکیب جمعیتی با یک چهارم تا یک سوم کوچ‌نشین، حداکثر ۱۵ تا ۲۰ درصد شهرنشین و باقیمانده عمدتاً

دهقانان روستایی (مارتین، ۱۳۸۷: ۳۵) میدان فرهنگی بسیار محدود بود و عملاً تنها بخش اندکی از نخبگان شهری دارای سرمایه فرهنگی بودند.

نتیجه‌گیری

در جامعه ایرانی عصر مشروطه علی‌رغم انتقال مفاهیم جدید حکومت مشروطه توسط روشنفکران و متفکران، با توجه به محدودیت میدان‌های متنوع قدرت و محدودیت توزیع سرمایه، نیروهای اجتماعی و سیاسی که بتوانند حامی و پشتیبان پایدار این ایده‌ها باشند وجود نداشت. در جامعه‌ای که مردم عادی و شهروندان بنا به نبود میدان‌های متنوع قدرت و محدودیت منابع توزیع سرمایه از سرمایه بسیار اندکی (در تمامی اشکال آن) برخوردار بوده‌اند چگونه می‌توانند دست به برقراری یک موازنه قدرت به نفع خویش بزنند؟ مشروطه قرار بود که قدرت شاه را به نفع این مردم محدود نماید اما شکست خورد، زیرا این مردم منابع قدرت و توانایی مبارزه‌ای پایدار با شاه و نخبگان دارنده سرمایه و قدرت را نداشتند.

می‌توان گفت از دل هر وضعیتی امکان به دست آوردن یک وضعیت مطلوب خاصی امکان‌پذیر نیست. مشروطه جز در در ذیل شرایطی که در آن افراد و شهروندان از قدرت و سرمایه برخوردار باشند قابل تحقق نیست. حفظ نهادهای مدرن از ایجاد آنها مهم‌تر و ضروری‌تر است و این امر جز در سایه حضور مداوم و ماندگار نیروهای حافظ آنها میسر نیست. بنابراین وقتی امکان تحقق حکومت مشروطه وجود دارد که میدان‌ها و سرمایه‌ها دچار تنوع بشوند. مثلاً در جامعه‌ای که سرمایه در چند صورت محدود توزیع می‌شود امکان تحقق حکومت مشروطه کمتر است تا در جامعه‌ای که سرمایه اشکال متنوعی به خود گرفته است. تنوع میدان‌های قدرت و نیز سهم شدن هرچه بیشتر توده‌های مردم در این سرمایه‌ها و عمومی‌تر کردن این مبارزات بر سر سرمایه‌های مختلف می‌تواند در نهایت توازن قوا را در جامعه از حالت انحصار خارج سازد. در واقع فقط در این صورت است که جامعه می‌تواند در برابر حکومت استبدادی و ناقض اصول مشروطه از خود دفاع نماید.

در پایان می‌توان گفت که مشروطه نیازمند نیروهایی بود که از آن حمایت کنند و نبود این نیروها باعث تعلیق اجرا و شکست آن شد. بر این اساس می‌توان گفت مشروطه شکست خورد چون جامعه و مردم از قدرت عینی و منابع قدرت برخوردار نبودند و شکست مشروطه حاصل فقدان نیروهایی بود که از ایده‌ها و اندیشه‌های مشروطیت به صورت عینی، انضمامی و از همه مهم‌تر به صورت پایدار دفاع نمایند. به عبارت دیگر، این نیروها باید به قدر کافی در میدان‌های گفته شده عرصه‌ی عمل گسترده و فعالانه می‌یافتند تا بتوانند ضمن تحقق شرایط انضمامی و عینی در جامعه، افراد و بازیگران آن میدان را با خود همراه سازند.

منابع فارسی

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ سیزدهم، تهران: نشر نی.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۹۴)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران: گستره.
۳. آدمیت، فریدون (۱۳۸۷)، ایدئولوژی نهضت مشروطه ایران، تهران: گستره.
۴. آدمیت، فریدون (۱۳۸۰)، مجلس اول و بحران آزادی، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۵. اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران: انتشارات زمینه.
۶. بوردیو، پیر (۱۳۹۸)، انسان دانشگاهی، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران: پارسه.
۷. بوردیو، پیر (۱۳۹۹)، تمایز، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران: ثالث.
۸. توحیدفام، محمد (۱۳۸۸)، فراسوی کنش و ساختار، تهران: گام نو.
۹. حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران: سمت.
۱۰. زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۷)، رسایل مشروطیت (مشروطه به رویات موافقان و مخالفان)، جلد دوم، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۱. شاکری، خسرو (۱۳۸۴)، پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران: اختران.
۱۲. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۶)، نظریه حکومت قانون در ایران، تبریز: انتشارات ستوده.
۱۳. فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، چاپ پنجم، تهران: موسسه فرهنگی رسا.
۱۴. کسروی، احمد (۱۳۶۵)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۵. لوی-سترانس، کلود (۱۳۹۴)، اسطوره و تفکر مدرن، ترجمه‌ی علی جهان‌پولاد، فاضل لاریجانی، تهران: فرزانه روز.
۱۶. مارتین، ونسا (۱۳۸۷)، عهد قاجار: مذاکره، اعتراض و دولت در ایران قرن سیزدهم، ترجمه حسن زنگنه، تهران: نشر ماهی.
۱۷. متین، افشین (۱۳۹۹)، نه شرقی نه غربی، ترجمه‌ی حسن فشارکی، تهران: شیرازه.

۱۸. نائینی، محمدحسین (۱۳۸۲). *تنبيه الامه و تنزیه المله، به تصحیح سید جواد ورعی، قم: بوستان کتاب.*

منابع لاتین

- Arendt, Hana (1990), **On Revolution**, New York: Viking Press, 1963; .۱۹
Faber & Faber, 1964; 2nd ed., rev., 1965; Pelican Books, 1973; 1977; re-
print, Penguin Books
- Bourdieu, Pierre (1980), **Questions de Sociologies**, Paris: Les Editions de .۲۰
Minuit.
- Bourdieu, Pierre (2002), **Le Sense Pratique**, Paris: Les Editions de .۲۱
Minuit.
- Jenkins, Richard (1992), **Pierre Bourdieu (Key Sociologists)**, London: .۲۲
Rutledge.
- Mounier, Pierre (2001), **Pierre Bourdieu, une introduction**, Paris: .۲۳
Pocket.
- Swartz, David (1997), **Culture and Power: The Sociology of Pierre .۲۴
Bourdieu**, University of Chicago Press.
- Weber, Max (1963), **Economy and Society**, University of California .۲۵
Press.